

در برابر شهادت بزرگان

۱۱ رمضان ۱۴۴۷

۱۰ اسفند ۱۴۰۴

محمدحسین قدوسی

سوالات شایع

در شرایط حال حاضر، سوالات زیادی برای انسان مطرح می‌گردد، از جمله:

- ما در برابر شهادت بزرگانی که به آن‌ها علاقمند هم هستیم، چگونه باید برخورد کنیم؟
 - چطور گفته می‌شود که این حوادث، نعمت هستند؟ چه راهی برای درک نعمت بودن این حوادث هست؟
 - چطور برای انسان حصول به مراتب پایین‌تر «ما رایت الا جمیلا» ممکن می‌شود؟
 - چطور گفته می‌شود این حوادث مثل مشعلی است که انسان می‌تواند سال‌ها با آن روشن باشد؟
 - چطور است که برخی این حزن را با شادی و رفاه ظاهری عوض نمی‌کنند؟
 - اگر انسان بخشی از این نعمت بودن را متوجه شود، چطور با آن برخورد کند؟
 - با وظایف اجتماعی چه کند؟
 - در جریان‌ات اجتماعی روز، که گاهی انسان به هر طرف متمایل شود، یکسری حقوق ضایع می‌شود، به عنوان شیعه چه باید کرد؟!
 - وارد شده که در آخر الزمان انسان در معرض شرایطی قرار می‌گیرد که اگر تصدیق کند، کافر می‌شود و اگر تکذیب کند، کشته! البته ما هنوز به آن مرحله نرسیده‌ایم...
 - پس چه باید کرد؟
 - شیعه وقتی از حکومت صحبت می‌کند، حکومت ایده‌آل علوی را می‌خواهد، پس ما چه کنیم؟
 - کنار بکشیم و بگوییم صاحب اصلی بیاید؟ چنانچه پیش از انقلاب برخی این نظر را داشتند.
 - یا باز با نگاه آن زمان، فکر کنیم که ما وارد می‌شویم و همه چیز را درست می‌کنیم و بعد از مدتی متوجه شویم که به این راحتی‌ها نیست؛ چه بسا در برخی امور اوضاع، خراب‌تر هم شود!
 - در دوره‌هایی از تاریخ انقلاب هم عده‌ای کنار کشیدند و گفتند صبر می‌کنیم، اما آن هم فایده‌ای نداشت.
- حال در این میانه، چه باید کرد؟

مقدمه چینی جهت پاسخ

- برای پاسخ به سوالات فوق، ابتدا باید دید، در مقابل این شهادت‌ها و حوادث چه موضع‌گیری‌ها، توجهات و مشغولیت‌هایی غلط است تا بعد برسیم به مواضع مثبت.
- موضع‌گیری‌های اشتباه شامل موارد زیر است:
- شاکی شدن از عالم وجود و جهان.
 - درخواست‌ها و آرزوهایی چون؛ ای‌کاش موشک‌ها بر سرشان فرود آید و نابود شوند...
 - آرزوی انهدام فرد یا گروه خاص

■ با هر رویکردی، در ذهن انسان این باشد که کی اوضاع خوب می‌شود؟ (درخواست تمام شدن، در امور ظاهری) شبیه این درخواست در اوایل انقلاب بود که می‌گفتیم فقط این حکومت برود تا بعد ببینیم چه می‌شود...

جهان پر از ظلم و تباهی است. این‌ها ظاهری دارد و باطنی. باطن آن ما هستیم! بالاترین ظلم و فساد عالم در قبال اهل‌بیت(ع) بود. زندگی‌شان مملو از شهادت، اسارت، حصر و زندان و ... بود. اگر قرار بود جهان بر سیر دیگری بگذرد، بایستی ابتدا در قبال آن‌ها چنین می‌بود.

اصل تباهی‌ها در وجود ما انسان‌هاست و این جهان آمده تا ریشه این تباهی‌ها از بین برود. اما ما به دنبال این هستیم که ظاهر را درست کنیم.

مثلا در زمان صدر اسلام دنبال از بین بردن بنی‌امیه بودند، زمان انقلاب بنوع خود و اکنون این درخواست که مثلا مقاومت پیروز شود. در صدر اسلام بعد از بنی‌امیه گروهی آمدند از خاندان هاشم که فرزندان عموی پیامبر(ص) بودند، اما از حیث ظلم و فساد از بنی‌امیه بدتر بودند؛ درونی بدتر و ظاهری بهتر! بلایی سر اسلام آوردند که اگر اهل‌بیت(ع) نبودند اسلام را از بین می‌بردند.

بنابر این در عین اینکه ما نسبت به ظواهر موظف هستیم، حقیقت درون ماست و تا درون درست نشود، ظواهر فایده‌ای ندارد.

■ ماندن در سوگ و حزن و ماتم، بنوعی که انسان زمین‌گیر و افسرده شود؛ «ما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم» پیامبر فرستاده‌ای از مبدا جهان است.

■ حزن را تبدیل به نشاط کردن هم استفاده از نعمت نیست.

فشار و شوک و حالت بن‌بست و سختی که گویا جان به لب انسان می‌رسد، نعمتی است که اگر کسی استفاده کند هرگز نمی‌خواهد از بین برود بلکه دلش می‌خواهد طولانی شود.

شرایط اکنون با دهه شصت قابل مقایسه نیست، آتموقع طولانی‌تر، متکثرتر، عظیم‌تر و مستمر بود؛ از ۷م تیر شهادت‌های مکرر از بزرگانی داشتیم که هیچ‌یک نظیر نداشتند؛ از جمله امام جمعه‌هایی چون شهید صدوقی که از نظر مدیریت، اقتدار، توانایی، تسلط بر قلب‌ها در منطقه خودشان، مانند شمعی می‌درخشیدند. یا شهید دستغیب، مدنی، رجائی ... غیر از این بزرگان شهدای زیادی هر روز داشتیم.

پس نه باید با این شوک‌ها زمین‌گیر شد و نه دنبال از بین بردن آن باشد. در این رابطه صحبت خواهیم کرد.

■ افراط در تجلیل و اسطوره بی‌نقص ساختن از هر مقامی غیر از معصومین(ع)

■ بزرگنمایی نقاط ضعف فرد، در ابعاد مختلف شخصی و اجتماعی، سیاسی و ...

■ حتی گاهی افراد در فکر و اندیشه‌شان نقطه مبهم و سوالی از فرد دارند و سعی در سرکوبش می‌کنند. این هم غلط است؛

این‌ها خارج شدن از تعادل و توجه درست به شرایط این جهان است. چرا که هر انسانی تا زمانی که به مقام عصمت نرسیده، نقاط ضعفی دارد و این نقاط هرچند کوچک، در مستندهای بالا بسیار بیشتر قابل دیده شدن و جلوه می‌شود. برای تجلیل از انسانی بزرگ نیازی نیست او را معصوم کنیم.

موضوع مهم این‌جا این است که اشکالات فرد را می‌بینیم اما اشکال خودمان، اندیشه و جناحمان را نه! گاهی در مورد خصلتی که ایراد گرفته می‌شود، دیده می‌شود، خود فرد منتقد، بیشتر دارای این خصلت است و دلیل این‌که این اشکال را در فرد مقابل خوب متوجه می‌شود، این است که خود او دچار اشکال مشابه است. لذا چون در صدد اشکال گرفتن از دیگریست به سراغ همان می‌رود. کافیست به خود برگردد و هر ایرادی می‌گیرد را ببیند که به خود او هم بر می‌گردد یا نه

دچار افراط و تفریط نباید شد.

■ توجه انحرافی دیگر این است که انسان به دلیل احساس و علاقه به فرد شهید شده، نسبت به مخالفینش افراط ورزی کند. چرا که از سویی تکلیف دشمن معاند که مشخص است اما از سوی دیگر بسیاری مخالفین داخلی هم به دلیل اشتباهاتشان به این مسیر افتاده‌اند و گاه موجب این به اشتباه افتادن این‌ها رفتارهای ماست که فرد فکر می‌کند با کشته شدن فرد اول مملکت مشکلش حل می‌شود.

اگر ما کیاست و احساس مسئولیت ایمانی را داشته باشیم، در مقابل این افراد هم باید بیشتر حس ترحممان برانگیخته شود.

حس کنیم که این‌ها انسان‌های فاسدی نیستند بلکه در مسیر اشتباه واقع شده‌اند.

■ دچار تمایلات ایده‌آل‌گرایانه شدن. مثل این‌که فرد بگوید من فقط باید شهید شوم، یا کار دیگه‌ای نمی‌شود کرد، چاره فقط ظهور است... اینکه انسان دنبال منجی باشد اشکالی ندارد اما نگاهی ایده‌آل است که گاه بصورت شیطانی بهانه و مانعی می‌شود که افراد وظایف عادی خود را انجام ندهند. مثل کسی که به دنبال رفتن به قله دماوند است و فقط قله را می‌بیند. در حالی‌که راه به قله رسیدن قدم برداشتن‌های نیم‌متری و طی منازل راه است.

پاسخ

پس چه باید کرد؟

پاسخ این سوال دو بخش دارد؛

۱- وظیفه اجتماعی فرد

۲- وظیفه درونی‌اش

نعمت

در اصل، آن چیزی که می‌تواند چنین وقایعی را برایش تبدیل به نعمت کند، حرکت درونی انسان است. اما این نعمت چیست و چطور برای انسان حاصل می‌گردد؟

برای فردی که در معرض این فشار و شوک قرار می‌گیرد، عالم برایش مرگ‌آلود می‌شود و نوعی از انقطاع از دنیا حاصل می‌شود که فقط در چنین شرایطی قابل حصول است؛ این‌کنده شدن برای فرد، بالاترین اثرات را دارد.

همه حرکت روحی ما به بازگشت از زندگی روزمره، تمایلات، احساسات و گرفتاری‌هایمان، به خودمان است و یافتن حقیقت انسانی‌مان. از آن‌جا که «من عرف نفسه فقد عرف ربه»، چنان که کسی توجهش با حقیقت انسانی‌اش بیشتر شود، اتصالش با اهل بیت (ع) و حضرت ولی عصر (عج) بیشتر می‌گردد و در پیشگاه حقیقت قرار می‌گیرد و حقیقت مطلق که حضرت باری تعالی است را می‌بیند؛ دیدنی غیر از تصورات ذهنی. این حالات با کنده شدن انسان رخ می‌دهد؛ کنده شدن از لایه‌هایی که شخصیتش را پوشانده و وجودش را فرا گرفته است، لایه‌هایی که پی‌سته برایش وابستگی و غفلت و توجهات بیرونی و بی‌توجهی به خود ایجاد می‌کند. در صورت معمول کنده شدن از این‌ها زحمات زیادی لازم دارد. اما در اثر شوک این حوادث، کنده‌شدنی که سال‌ها برای انسان طول می‌کشیده، در یک لحظه برای انسان حاصل می‌شود. این همان نعمت است که کسی که دنبالش باشد و نگاهش به این موضوع درست باشد می‌فهمد.

چه موقع هست که نمی‌تواند از این نعمت استفاده کند؟

وقتی انسان به اندازه کافی فکر خودش نیست و متوجه نشده که مسیر، همان بازگشت به خود است. فکر می‌کند مسیر همین نماز خواندن و عبادت خدای کنار است. در حالی که مسیر واقعی کنده شدن از زوائد است تا خود انسان بجوشد و بیرون آید. اگر انسان مقدمات این کنده شدن را بچیند، حقیقت این نعمت را به بهترین شکل درک می‌کند و حاضر نیست، یک لحظه از این سختی‌ها را از دست دهد؛ نمونه‌های این‌چنینی از انسان‌های کوچک و بزرگ داریم.

این نعمت حاصل از این فشار و سختی گرچه برای برخی انسان‌ها سال‌ها اثربخش است اما برای اکثر ماها چندان طولانی نیست، بعد از مدتی طبیعی می‌شود اما آن لحظه که پیدا می‌شود، انسان باید استفاده کند. این، بستر و اصل و حقیقت این نعمت است و در این صورت است که در مقابل این شهادت «انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ» (آل عمران: ۱۴۴) نشده و فهمیده که «فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَ مَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا» (احزاب: ۲۳)

کسانی که پیمان‌شان را کامل طی کردند و بدهی‌شان را که جان‌شان بود پرداختند که خوشا بسعادتشان. بعد «وَ مِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ» انتظار حقیقی همین است؛ من به خودم برگردم و هیچ چیزی از زندگی عادی مرا به خود مشغول نکند و این بصورت قدم به قدم و مرحله به مرحله با عمل قابل حصول است نه یکباره.

این اصلی‌ترین تکلیف ماست و این تکلیف تا انجام نشود، امکان ندارد که انسان بتواند کار اصلی‌اش را بکند. اصل کار انسان در وجود خود اوست، با این کار گویی دستش پر می‌شود و سپس می‌تواند وارد جامعه شده و وظایفش را در قبال جریان‌های سیاسی، امکانات و ... شرایط موجود به انجام رساند. این‌گونه است که او می‌داند چطور وارد شود.

دعای افتتاح

قسمتی از دعای افتتاح این‌جا ذکر می‌شود که گویا تمام کاری که انسان باید انجام دهد و جهت‌گیری که باید داشته باشد را برایش توضیح داده است.

انسان در امر اجتماعی، از طرفی باید نگاهش به قله باشد و از سوی دیگر به جلوی پایش و در این قله‌طلبی که دارد، هر منزل، جایگاه، جریان سیاسی و هر مساله‌ای حدی از حقیقت را داراست. ما موظف هستیم که به آن حقیقت توجه کنیم و مابقی را جدا کنیم و وظیفه‌ای در قبال آن نداریم. البته که این امر گاهی مشکل است، اما هیچگاه در هیچ موضوعی حق نداریم بصورت مطلق منفی یا مثبت نگاه کنیم، زیرا عموماً چنین نیست. زمان اهل بیت (ع) فقط این‌طور مقدور بوده که طرفی صد در صد حق و مقابل باطل باشد...

بعد از این‌که وظیفه اصلی که توجه به خود و خودسازی است را انجام دادیم، در این قضایای اجتماعی به تناسب قله‌هایی که ترسیم می‌شود، بخشی از حقیقت در هر رویدادی قابل حصول است که در قبال آن وظیفه داریم. بعنوان مثال حمایت از

یک حکومت؛ هر حکومتی بخشی از ارزش‌های علوی را داراست، از آن بخش باید حمایت کرد، در مقابل جلوه‌های اموی آن هم باید ایستاد. همان‌طور که حکومت‌های فاسد غربی مثل آمریکا هم رگه‌هایی هم از ارزش‌های علوی را داراست؛ مثلاً حکومت، دانشگاه را در تحقیق درست جامعه‌شناختی در مورد جوامع شرقی حمایت می‌کند. در قله‌ای که ما توجه داریم، رگه‌ای از آن را داراست. در این فرازهای دعای افتتاح به این قله پرداخته شده؛

«اللَّهُمَّ إِنَّا نَشْكُو إِلَيْكَ فَقَدْ نَبَّيْنَا صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَغَيْبَةَ وَ لِيَّنَا ، وَكَثْرَةَ عَدُوِّنَا، وَقِلَّةَ عَدَدِنَا، وَشِدَّةَ الْفِتَنِ بِنَا، وَتَظَاهُرَ الزَّمَانِ عَلَيْنَا، فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ ، وَأَعِنَّا عَلَى ذَلِكَ بِفَتْحٍ مِنْكَ تُعَجِّلُهُ، وَبُضْرٍ تَكْشِفُهُ، وَنَصْرٍ تُعِزُّهُ، وَسُلْطَانٍ حَقٌّ تُظْهِرُهُ، وَرَحْمَةٍ مِنْكَ تُجَلِّلُنَاهَا، وَعَافِيَةٍ مِنْكَ تُلْبِسُنَاهَا، بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.»

اعلام می‌داریم که خدایا اوضاع ما اوضاع خوبی نیست. خورشید حقیقت (نبی) در آسمان ما پشت ابر است. از سوی دیگر ولی ما، کسی که اداره امور ما در جهت حقیقت دست اوست، هم از ما غایب است؛ این غیبتش هم دست ماست، به خاطر نواقص ماست که او نمی‌آید و مجبور به غیبت است. در برخی روایات هست که اگر حضرت بیایند همین شیعه‌های خاص یا بنوفاطمه ایشان را تکه‌تکه می‌کنند؛ همان‌طور که زمان امیرالمومنین (ع) و امام حسین (ع) این‌گونه بود. چراکه ما گنجایش و ظرفیت عقلی‌اش را نداریم. در عین حال که می‌دانیم باید اعلام کنیم که می‌خواهیم. از طرف دیگر وقتی ولی خدا نیست، هرچه می‌گذرد ظلمه بیشتر حاکم می‌شوند. تعدادمان هم کم است و امتحان و فتنه و مشکلات هم بر ما هجوم آورده. زمانه هم بر علیه ما بسیج شده است.

«...فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ...»

در پایان صلوات دارد. این صلوات یعنی من قله‌ام را یادآوری می‌کنم؛ که من به کدام سمت می‌روم. راه معلوم است همان مسیر روشنی است که محمد و آل (ع) به ما می‌دهند. در هر امر اجتماعی، مشخص است کجای این مسیر حق و کجایش باطل است.

«...وَأَعِنَّا عَلَى ذَلِكَ بِفَتْحٍ مِنْكَ تُعَجِّلُهُ...»

فتوحی سریع به ما بده؛ فتح اصلی ظهور حضرت (عج) است، اما قدم‌های من مرتبه به مرتبه یا در جهت این فتح است یا خلاف جهت آن. وقتی در جهت است که عقل و فضیلت من را زیاده‌تر کند و درحالی‌که جهان بر علیه فضیلت پیش می‌رود و فاسدتر می‌شود، من برای خودم، همراهم، همسایه‌ام ... در حال برداشتن گامی هستم.

«...وَبُضْرٍ تَكْشِفُهُ، وَنَصْرٍ تُعِزُّهُ...»

این خسارت‌های مادی و معنوی که از من بر می‌داری و پیروزی که با آن به من عزت می‌دهی.

«...وَسُلْطَانٍ حَقٌّ تُظْهِرُهُ، وَرَحْمَةٍ مِنْكَ تُجَلِّلُنَاهَا، وَعَافِيَةٍ مِنْكَ تُلْبِسُنَاهَا...»

همه این‌ها قله و نهایی دارد که ظهور و فرج است. این نهایت الان برای من قابل درک نیست، ما تنها می‌فهمیم که این چیزی که الان می‌فهمیم نیست، از روایات هم این اندازه درک می‌شود.

اما چیزهایی را می‌توانیم بفهمیم و آن این است که به تناسب درک الانم و قدم الانم حق، رحمت، عافیت، نصر و ... را می‌توانم پیدا کنم. حق هم در هر امری ابهام هم ندارد

اگر نیروی اصلی را در ارتباط با حرکت روحی خود بکار ببریم و از این نعمت استفاده کنیم، در هر امر اجتماعی هم جلوه‌ای از حق را روشن و واضح و بدون ابهام می‌توانیم پیدا کنیم و آن جلوه حق برای ما وظیفه می‌شود که باید به سمتش رویم و مابقی را هم که نمی‌دانیم، باید کنار بگذاریم...